



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۶/۰۹

دوکتور نوراحمد خالدی

## مروری بر تاریخ معاصر افغانستان

درس ششم: حاکمیت خانواده آل یحیی

۱۹۲۹-۹۷۱۸ م

(برای استفاده محصلان رشته تاریخ پوهنتون هرات)

استاد: دوکتور نوراحمد خالدی

ماه می سال ۲۰۱۹ میلادی

قسمت سوم

### دهه دیموکراسی در افغانستان (۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ ه - ش)

مردم افغانستان برای اولین بار با تدوین و انفاذ قانون اساسی سال ۱۹۶۴ م (۱۳۴۳ هجری شمسی) به یک سیستم دولتی شاهی مشروطه دست یافتند که به موجب آن آزادیهای سیاسی، حق بیان فکر و آزادی مطبوعات تضمین گردیده، شاه با کسب موقف غیر مسئول و واجب الاحترام در رأس دولت قرار گرفت و قدرت اجرایی، مقننه و قضائیه را به مردم واگذار نمود و اعضای خانواده سلطنتی را مطابق تعامل کشورهای شاهی دموکراتیک اروپایی از احراز کرسیهای صدارت و وزارت ممنوع نمود.

در طول ده سال متعاقب آن که به دهه دموکراسی شهرت دارد، همانند هر کشور دارای سیستم دموکراسی تازه پأ، سالهای اوجگیری فعالیت‌های سیاسی در کشور به حساب می آید، ده ها حزب سیاسی و دهها روزنامه و جریده آزاد غیر دولتی سیاسی و اجتماعی عرض وجود کرده زمینه های تشکل و قوام افکار و جریانات سیاسی را در کشور اعم از چپ افراطی (منجمله خلق، پرچم، شعله جاوید)، راست افراطی (منجمله سازمان جوانان مسلمان یا اخوان المسلمین که بعداً به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی مبدل شدند) و جریانهای میانه رو (مانند افغان ملت، مساوات) را فراهم آورد. در این مدت صدراعظمان متعددی آمدند و رفتند (داکتر یوسف، محمد هاشم میوندوال، داکتر عبدالظاهر، نوراحمد اعتمادی و محمد موسی شفیق). این دوران همزمان بود با آزادی بیان افکار

سیاسی و اجتماعی در مطبوعات و تظاهرات و اعتصابات مسلسل و پیهم محصلان، استادان و متعلمین و معلمین و کارکنان موسسات صنعتی.

## زمینه ها و خصوصیات تحول دهه دموکراسی:

در ارزیابی از دهه چهل دموکراسی، ناگزیر لازم می افتد به زمینه ها و عوامل پدیدآیی، به انگیزه های پدید آوردگان و خصوصیات آن دموکراسی پاسخ بدهد.

پس منظر تاریخی گرایش به چنان دموکراسی حاکی از آن است که در پسین زمانه صدارت محمد داوودخان باز هم جناح بندی های دیگری در دربار شکل گرفت. اختلافات داخلی، مباحثات و نامه نگاری هایی را از طرف داوود خان بار آورد. محمد داوود سعی نموده بود که پیش از استعفاء اطمینان خاطر قانونی برای بازگشت به قدرت بیابد. طرح او این بود که پس از استعفا با تغییراتی که در قانون اساسی سال ۱۹۳۱ ایجاد می شود، به تأسیس یک حزب واحد تکیه کند و حکومت خویش را از آن طریق ادامه بدهد. از خلال نامه هایی که پس از کودتای ۱۳۵۲ نشر شد، چنین معلوم می شود که او با این وسیله حداقل نقش مزاحمت آمیز و ناخوشایندی را که شاه در راه خودسری هایش ایجاد می نمود، از نظر قانونی میخواست دور کند. افزون بر آن، طرح داوود خان مهار نمودن چهره تازه ظهور یافته و قدرت جوی سردار عبدالولی را نیز در نظر داشت. عبدالولی، سردار تازه ظهوری که داماد شاه بود، نه خودش و نه پدرش (مارشال شاه ولی خان) به داوود خان تمکین می نمودند. سردار محمد داوود خان با این امیدواری ها در مارچ ۱۹۶۳ استعفا داد. حتی چنان بود که صدراعظم غیر خاندانی دوره انتقالی نیز با موافقت داوود در کرسی او نشست.

اما شاه با پذیرش استعفای داوود خان، راه دیگری برگزید. راهی را که محمد داوود ملزم به خانه نشینی شد و نهادها و ساختارهایی که از مظاهر دموکراسی پارلمانی خبر می دادند ایجاد گردیده و شکل گرفتند. این دوره در تاریخ معاصر کشور ما به دوره دموکراسی دوم، دموکراسی تاجدار و یا دموکراسی ظاهر شاه و بخصوص "دهه دموکراسی" شهرت دارد. نگرش به قانون اساسی آن دوره، حضور چنان عناصری از دموکراسی را صحنه می گذارد.

با توجه به نکات بالا، اهمیت بررسی دوره انتقالی یا صدارت محمد یوسف خان، دو موضوع را بیش از همه در محراق توجه قرار می دهد: اول، نبود صدراعظم خاندانی، دست باز شاه با قدرت یگانه و بدون شریک سلطنت. دوم، دوره انتقالی ساختاری را نهادینه نمود که با پیشینه ها متفاوت بود و صدراعظم هایی که در ده سال بعدی به روی صحنه آمدند، با مظاهر، عوارض و جنجال های آن مشغول بودند.

این دو مشخصه را در تمام دوره ده ساله می توان ملاحظه نمود. از این رو در بخشی که متعاقب دوره انتقالی می آید، بررسی چهار صدراعظم (میوندوال، اعتمادی، دکتر ظاهر و شفیق) را در سطح نتایج دوره انتقالی تحت عنوان واحدی بدون توجه به جزئیات معرفتی و یا سلوک شخصی آنها پذیرفته ایم.

## انگیزه های شاه:

بحث و بررسی جوانب مختلف دهه دموکراسی، هرگونه موافقت کلی، نسبی، انتقادی و یا محکومیت آن را چه با پیشداوری و یا هرگونه نتیجه یابی دنبال نماید به این نتیجه گیری شاید نتواند خط بطلان بکشد که: افکار آن

دموکراسی زاده تصورات شخص محمد ظاهرخان بود. از این رو بهتر خواهد بود تا کیفیت آن دموکراسی را از دیدگاه و ادعاهای او بباییم.

محمد ظاهرشاه در لویه جرگه گفت: "پدرمن اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید، در مرحله دوم آرزوی پاک و بی آلایش شان، تأسیس حکومتی بود که توسط آن مردم افغانستان با عقیدهٔ راسخ به آیندهٔ این سرزمین، شیرازهٔ امور را به دست خویش گرفته، بر اساس رعایت حقوق فردی و تأمین عدالت اجتماعی راه پر افتخار را به سوی سرنوشت آینده به پیمایند. شاه وانمود می سازد که پدرم چنین علایقی داشت و من راه او را دنبال نموده ام! سخنی را که داکتر محمد یوسف خان در لویه جرگه گفت، اگر به بخش های ادعایی آن به نظر بحث بنگریم، به این واقعیت صحنه می گذارد که لزوم دید تغییر قانون اساسی تصمیم شخص شاه بود:

"اعلیحضرت همایونی بعد از آنکه تشخیص فرمودند، ملت شاهانهٔ شان آمادهٔ انتقال از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر آن است، اراده فرمودند که باید زندگی ملی افغانستان بر اساس ایجابات زمان و منظور تأمین آرزوهای بزرگی که بدل می پروراندند، مجدداً تنظیم شوند".

به هر حال دموکراسی شاه طی یک دهه جامعه را به سوی نظامی سمت نداد که بتوان آنرا یک نظام دموکراسی پارلمانی واقعی نامید. آن علایق و سلیقهٔ شاه حامل بحرانی بود که شاه را نیز با خود مشغول نگهداشت. ما در اینجا به چند عامل در زمینهٔ بحران دموکراسی شاه اشاره می نماییم:

### عامل حکومت های خفقان زای پیشین:

مظاهر دموکراسی در قانون اساسی محصول جنبش هایی نبود که در کشورهای اروپایی چند سده پیش دگرگونی های مشروطهٔ ضد استبدادی را بار آورد؛ و یا کشورهای ترکیه و ایران آن را به گونهٔ بی آزمودند. در آن کشورها حتا در ایران به رغم شکست جنبش مشروطه خواهی، پیشینه ها و پشتوانه هایی حضورداشت که در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمایان شده بود. جنبش مردم مطالبات دموکراتیک را بر دربار تحمیل کرد و قانون اساسی با روح دموکراتیک تهیه گردید.

اما درکشورما، آن کوشش های دموکراسی خواهانه که بر مبنای روشنگری و فعالیت های سیاسی نیروهای دموکرات و باورمند به مشروطیت و دموکراسی در افغانستان به طرف شکل گیری می رفت، سال ها پیش از طرف خود دربار سلطنتی سرکوب شد. هنگامی که پیشکسوتان آنها از زندان آزاد شدند، آنها و بقیه فعالان پیشین به وضعیتی از کهولت و یا مشکل صحنه، شرایط و برداشت ها و یا مواضع جداگانه رسیده و آن انسجام حداقل حزبی پیشین را نیز نداشتند.

داکتر عبدالرحمن محمودی وقتی از زندان رها شد که رمقی در تن بیمار او نمانده بود و با آزار تن فرسای سرطان دست و گریبان بود. میر غلام محمدغبار که به موضع اپوزیسیون و فعالیت های آزادانه و مستقل اهمیت می داد، با مشاهدهٔ رفتارهای سرکوبگرانهٔ دربار و آزمون تلخی که از زمانهٔ شاه محمود خان داشت، از آغاز دور جدید تلاش های سلطنت، خواهش همکاری را رد نمود. یاران و همکاران نهاد های اصلاح طلب و مشروطه خواه که تعدادی طعم تلخ سرکوب ها را چشیده بودند، پس از چندی بدون بهره مندی از تشکل، به گونه های مختلف مشغولیت های انفرادی سیاسی و یا فرهنگی اما نامشهود مشغول بودند. شاید نقش میرمحمد صدیق فرهنگ در زمینهٔ همکاری فعال با دورهٔ انتقالی منحصر به فرد باشد. او که پیشتر حتی زمان سرکوب های دههٔ سی خورشیدی

با گسست از حزب وطن میانه‌حسنه با دربار ایجاد نموده بود، دسترسی به چنان مواد و مظاهر دموکراسی را توجیه و بسنده تلقی نمود و در تهیه مواد قانون اساسی مشارکت فعال نمود.

جهت عمده اثرات انتباهی سرکوب شدگان و پیروان آنها این بود که به دربار سلطنتی افغانستان به دید دشمن بنگرند. زیرا سرکوب‌های استبدادی و توطئه‌های آسیب‌زا به روند دموکراسی را شاهد بودند. بنابر آن، هنگامی که شاه به هر گونه‌یی که بود سردار محمد داوود خان را کنار زد و موفق شد که قانون اساسی مطابق میل خویش را هدایت بدهد، تکیه گاهش اشخاصی بودند که پیشینه مبارزاتی در جهت دموکراسی پارلمانی و باورمندی به چنان مرامی نداشتند. حنا اکثر آنها از مجریان سیاست سرکوبگرانه حکومت‌های پیشین بودند.

در واقع در افغانستان در متن بی‌زمینه‌گی (نه ضرورت و نیازمندی به دموکراسی) است که شاه دموکراسی مورد نظر خویش را به جامعه سپرد.

با آنکه داکتر محمد یوسف و محمد هاشم میوندوال که هر دو پیشینه دموکراسی خواهی و مشروطه‌طلبی نداشتند، در دستگاه بعدی رویکرد‌های دموکرات مآبانه نشان دادند، ولی با موجودیت چند تن که نمی‌شد دموکراسی را ریشه مند نمود. چنان بود که وقتی انتخابات دوره ۱۲ شورای ملی شروع شد، همه مظاهر مسلط و ناشی از افکار و اعمال مجریان نا آشنا به دموکراسی در کنار و رفتار بروکراتیک کارمندان دولتی نمونه معجون مرکب را به میان آورد.

### عکس العمل فعالان سیاسی:

حین مراجعه به دریافت عکس‌العمل فعالان سیاسی، هنگام روی کار آمدن حکومت انتقالی داکتر محمد یوسف خان تعدادی از آنها را که سن و سالشان اجازه داده بود از بسا جهات با خواهشات سیاسی و فعالیت‌های دوره ۷ شورا یا زمان صدارت شاه محمود خان متفاوت می‌یابیم. زیرا وجه بزرگ مشخصه رویکرد آنها به سوی سوسیالیسم است. و آن سوسیالیسم هم که از اثر تبلیغات بعد از انقلاب اکتبر به گونه‌های مختلف در افکار و اندیشه‌ها راه یافته بود، در آغازین سالهای دهه چهل خورشیدی به مرام مبارزاتی دیدار کنندگان در جلسات متعدد تبدیل شده بود، پذیرش آن برداشتها در نخستین سالهای دهه چهل خورشیدی بسیار محسوس و مشهود است.

"سازمان دموکراتیک خلق" که پسان‌ها به حزب دموکراتیک خلق و حزب دموکراتیک خلق افغانستان تغییر نام یافت، و در جهت تحقق آن مواضع و خط‌مشی و یا به سخن دیگر، در دفاع از مواضع سیاسی اتحاد شوروی در اول جنوری سال ۱۹۶۵ در کابل تأسیس یافت. در حقیقت آن روند از طریق "دموکراسی خلق" با دموکراسی مبتنی بر تعدد احزاب مرز تعیین شده داشت. نشریه‌های "خلق" با صاحب امتیاز نورمحمد تره‌کی، و بعد از انشعاب جناح "پرچم" زیر هدایت ببرک کارمل ارگانهای نشراتی دو جناح یک حزب بودند. خلقیها بیشتر از دهات و روستاهای پشتون نشین برخواسته بودند درحالی‌که پرچمیها بیشتر از طبقات متوسط مراکز شهری نمایندگی میکردند.

محمومیت جوزوف استالین از طرف نیکلای خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و ارایه تزیینی که به گذار مسالمت آمیز، راه رشد غیر سرمایداری و همزیستی مسالمت آمیز شهرت داشت، عکس‌العمل‌هایی را از طرف رهبری چین هم در زمینه دفاع از استالین و هم در رد تزیینات شوروی برانگیخت. رهبری چین در مقابل آن مواضع، انقلاب مسلحانه و راه تصرف قدرت سیاسی را از طریق انقلاب، بسیج دهقانان در

روستاها و محاصره شهرها تبلیغ نمود. چند تن از یاران و بیشتر نزدیکان خانواده‌ی داکتر عبدالرحمن محمودی و فعالان تازه ظهورمجاب آن مواضع و مشخصتر پیرو افکار مائوتسه دون، رهبر چین شده خواهان مبارزه مسلحانه و دموکراسی نوین بودند. مطالبات "دموکراسی نوین" نیز پذیرش دموکراسی پارلمانی را بر نمی تابید. آن افراد خود را بعدتر (میزان ۱۳۴۴ خورشیدی) زیر نام "سازمان جوانان" و سپس "سازمان جوانان مترقی" به دور باور داشت های بالا شکل دادند و با نشر هفته نامه "شعله جاوید" به "شعله یی ها" شهرت یافتند.

این برداشت حاکی از آن است که پذیرش سوسیالیسم مدل روسی و یا چینی در شکل گیری مواضع یا عکس العمل ها به دموکراسی دهه چهل خورشیدی اثرات انکار ناپذیر دارد.

شکل گیری بنیادهای اسلامگرا که به اخوانی ها شهرت یافته بودند، با انگیزه ضد کمونیستی و در مخاصمت با محافل یاد شده در بالا و دولت افغانستان بود؛ زیرا دولت را زمینه ساز و مسبب رواج افکار غیر اسلامی می شناختند. محورخصومت و نبود فرهنگ سیاسی تحمل آمیز مبارزاتی، هرچه بیشتر در بر ملایی مشکلات و بروز اختلافات می انجامید.

با این یادآوری های فشرده می خواهیم نشان دهیم که بیشترین فعالان سیاسی یا آنانی که توان و قدرت جلب قشرعلاقمند به سیاست، عناصرحساس و تپنده جامعه را یافتند، آنانی که توانمندی های فرهنگی و سیاسی و قریحه و استعداد سازماندهی و بسیج گری بهتری داشتند، آنانی که درواقع رهبری بیشترین فعالیت های اپوزیسیون مخالف دولت را در "دهه دموکراسی" داراشدند، انگیزه های آرمانی شان نمی توانست دموکراسی شاه را بپذیرد. شرکت جناح های خلق و پرچم در انتخابات شورای ملی مبنی بر پذیرش پلورالیسم سیاسی یا باورمندی به نظام پارلمانی و چند حزبی نبود. برای آنها عرصه بهره گیری و زمینه مبارزات سیاسی بود؛ زمینه یی که در جهت تبلیغ و تبارز سیاسی توفیقی نصیب آنها می نمود. اما آنها نظام یک حزبی و با نمونه های شوروی و اروپای شرقی را خواستاربودند. دقیقاً عملکردها و نتایجی که پسانتر از خود برجای نهادند و اگر نشریات اتحاد شوروی به توصیف شاه و تلاشهایی پرداختند، می توانست افراد خوشباوری را اغفال نماید، زیرا خواستگاه چنان توصیف ها از دیپلوماسی بود، نه صحنه گذاری به ساختاری که در تقابل با نظام یک حزبی بود.

نشان دادن چنان مواضع و بسیج اکثریت جوانان و سیاسی اندیشان به سوی فعالیت هایی که پذیرنده دموکراسی پارلمانی نبود، در چارچوب افشای سیاست های حکومت نمایان می شد. تظاهرات دهه چهل خورشیدی تا پایان نظام شاهی در افغانستان، محصول منطقی چنان خط سیاسی و برداشت از نظام هم بود.

شایان یادآوری است که در دهه چهل خورشیدی، چهره های متشکل و یا انفرادی که بر مبنای باورمندی به قانون اساسی فعالیت می نمودند و یا دست به انتشار نشریات اجتماعی، سیاسی و انتقادی یازیدند و یا اینکه به توضیح عناصر و ساختارهای نظام دموکراتیک اشتغال داشتند، نیز حضورداشت؛ اما حضوری کمرنگ و بدون کشش لازم و فاقد قدرت تأثیرگذاری محسوس.

### دموکراسی در بستر فقر و مردم آزاری:

ملاحظه برخی از مواد قانون اساسی، انتشار جراید غیر دولتی و زمینه های تبارز آزادی های نسبی، اما ندیدن ناهنجاری های متعددی که بر روند آن حرکت مؤثر بود، برداشت سطحی و ناقصی از دموکراسی دهه چهل خورشیدی را می آفریند. درست است که پاره یی از آزادی ها به وجود آمد و با رفتارهای مستبدانه پیشین تعدیلی

رونما شد، اما با پیشینه مشکلات اقتصادی، اجتماعی - و در یک سخن- مشکلات معیشتی همچنان بر شانه های اکثریت مردم بماند. از آن ناهنجاری ها می توان از دشواری اقتصادی و اجتماعی مردم در سرتاسر افغانستان نام برد. آن چه را دارنده استعداد نقد طنزآمیزی توانست در جریده "ترجمان" ابراز بدارد و تعدادی از باسوادان اخبار خوان را خوش آید برای اکثریتی که در علاقه داری ها و ولسوالی ها و مناطق دوردست و یا در بقیه شهرها خارج از کابل به سر می بردند، خبری نبود. برای آنها مهم این بود که از رفتارهای نامطلوب دولتیان محلی رهایی بیابند.

آنها دشواری مالی ستانی توان سوز، رشوت ستانی مامورین، نبود مراکز صحتی برای مداوای مریضان و دیگر تسهیلات را آرزومند بودند. دموکراسی این عوامل مردم آزار را پایان نداد. تعداد بیشماری از وکلای شورا هنگام نامزدی وکالت با جملاتی که فرا گرفته بودند، از همه دردها و نیازهای مردم سخن می گفتند. اما پس از رسیدن به شورای ملی، سعی ایشان این بود که از طریق تأمین ارتباط میسر و موجود با مامورین رشوت خوار مصارفی را که هنگام انتخابات متقبل شده بودند، دوباره به دست بیاورند. این پدیده همواره حق را تلف نموده و در دل مردم درد دیده بذر نفرت از کارمندان دولتی را می پروانید. شخص صدراعظم داکتر محمد یوسف خان از رشوه ستانی در جامعه مانند سلف خویش محمد داوود آگاهی داشت.

جالب است که شاه برای متوجه نمودن وکلا به نصیحت رجوع نموده بود. مثلاً باری گفت: "شورای افغانستان باید پیوسته متوجه تمثیل صادقانه نیات مردم باشد".

نازل بودن معاش مامورین و معلمین سبب ساز بسا از بی علاقتی به دموکراسی و گرایش تعدادی به مخالفان دولت بود که همواره با شعار پایان دهی به چنین ناهنجاری به جلب و جذب می پرداختند. یک تن ار مامورین بلند پایه در این زمینه می نویسد: "در سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) معاش خردترین مامور ماهانه در حدود ۵۰۰ افغانی و از مستخدمین عادی نصف آن بود که به مراتب از اجوره کارگر روزمزد نیز کمتر بود.

هنگامی که اضافه معاشات عملی شد گرهی از مشکل زندگی مامورین گشوده نشد؛ زیرا قیمت ها به سرعت صعود کردند. صاحب منصبان اردو، در حالی که از ایام تعلیم در مکتب حربی و حربی پوهنتون از اشتغال به مطالعه و فعالیت سیاسی محروم بودند، با وجود داشتن یک اندازه معاش بیشتر و امتیاز چند سیر آرد، وضع بهتری از مامورین ملکی نداشتند.

افزایش مالیات، اصلاحات پولی، عایدات مستقیم از مواشی و فرارسیدن زمان پس گیری قرضه های کشورهای قرضه دهنده، فشارهای بحران آمیزی بودند که بر دوش مردم سنگینی نمود. مثلاً با آن که باری نظر به تقاضا و عذر خواهی حکومت افغانستان، باز پرداخت نخستین قروض اتحاد شوروی که ۱۶ میلیون دالر بود تا پنج سال دیگر به تعویق افتاد؛ اما از فشاری که طی سالهای بعدی دو برابر می شد، گفته نمی شد. این بود که حکومت "در سال ۱۳۴۴ هزار میلیون افغانی کسر بودجه داشت".

هنگامی که روند دموکراسی به بررسی گرفته شود، تبارز این عامل که با چنان دشواری و آزار واقعا موجود، در جامعه بر وضعیت معیشتی مردم فشار می آورد، اندیشه ها پیرامون وضعیت و عواقب آن را ژرفتر در محراق توجه قرار می دهد. همین نگاه در واقع جامعتر به دموکراسی شاه است که ارایه تعریف دقیقتر از آن را

سهولت می بخشد. متأسفانه مجموعه عوامل بالا در بی اعتبار کردن دموکراسی در جامعه دست هم دادند و مشوق عناصری شدند که در صدد پایان دادن به دموکراسی به توطئه مصروف بودند.

متأسفانه کودتای بدفرجام ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ سردار محمد داوود به سقوط دولت شاهی مشروطه محمد ظاهرشاه، انحلال قانون اساسی دموکراتیک و ختم دهه دموکراسی انجامید. این کودتا سر آغاز دوران بی ثباتی سیاسی در کشور است که تا امروز ادامه دارد. این کودتا، بدون توجه به شرایط تغییر یافته در کشور، جلو تکامل دموکراسی پارلمانی، آزادیهای سیاسی و اجتماعی و مطبوعات آزاد را گرفت و منجر به استقرار یک دولت دیکتاتوری یکنفره گردید. در اخیر داوود با وعده های شاه ایران، رییس جمهور مصر و عربستان سعودی کوشید افسران و عناصر چپی را که عامل بقدرت رسیدن او بودند از دولت خارج کرده و حساب خود را با حزب دموکراتیک خلق تصفیه نماید. این عمل موجب سقوط او و به قدرت رسیدن ح د خ ا در کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ گردید.

پایان قسمت سوم

